

بررسی مفاهیم نور و تاریکی در منظومهٔ آرش کمانگیر کسرایی بر پایهٔ نظریهٔ همگنه‌ها و طرح‌وارهٔ کنشی گرمس

رحمن مکوندی*

چکیده

منظومهٔ آرش کمانگیر کسرایی، که در قالب نیمایی سروده شده، به مضمون‌هایی مانند مین، قهرمانی، جوانمردی، و از خودگذشتگی می‌پردازد که پیوسته تازگی و مقبولیت عام دارند. این ویژگی‌ها آرش کمانگیر کسرایی را اثری معنازا ساخته که پیوسته می‌توان در باب آن گفت و نوشت. هدف این پژوهش، که به روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است، بررسی این اثر با کاربست نظریهٔ کنشی و نیز مفهوم همگنه‌های گرمس، معنا/نشانه‌شناس فرانسوی، است. یافته‌ها نشان داد که کسرایی در آرش کمانگیر افزون بر نبرد فیزیکی ایران و توران، واژه‌های مربوط به حوزهٔ معنایی روشنایی و تاریکی را نیز در شعر داخل کرده که نوعی نبرد میان تاریکی و روشنایی را در ذهن خواننده بازسازی می‌کند. با در نظر گرفتن مفهوم نور به منزلهٔ نماد دانایی و آگاهی و مفهوم تاریکی به مثابهٔ نماد نادانی و بی‌خردی، این اثر را می‌توان از دیدگاه نشانه‌معناشناختی میدان نبرد میان دانایی و خرد از یک سو، و جهل و تاریکی از دیگر سو دانست. نتایج پژوهش نشان داد که در روایت کسرایی از اسطورهٔ کهن آرش کمانگیر، آرش قهرمانی یگانه است که با قهرمانان نام‌دار دیگر در کنش و منش تفاوت دارد. در آرش کمانگیر، اسطوره‌ای کهن به شیوه‌ای نو به شکلی واقع‌نمایانه ترسیم شده است. آرش قهرمانی نو و یگانه بازنمایی شده است که خرد و دانایی در کنش‌های او اهمیت محوری دارند. سرانجام اینکه، آرش کمانگیر با شاهنامهٔ فردوسی، اثری که در آن خرد و دانایی محوریت دارد، در پیوند است.

کلیدواژه‌ها: آرش کمانگیر، گرمس، همگنه‌ها، نظریهٔ کنشی.

*دانش‌آموختهٔ دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی، آبادان، ایران، Ra.Mavwandi@iau.ac.ir



تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۳۰

دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، سال ۳۱، شمارهٔ ۹۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، صص ۲۳۳-۲۵۸

Analyzing the Concepts of Light and Darkness in Kasrai's Arash the Archer Based on Greimas' Isotopy and Actantial Model

Rahman Makvandi *

Abstract

Arash the Archer (*Ārash-e Kamāngīr* in Persian), a narrative poem by the Iranian poet Siavash Kasrai, is one of the favorite poems among those interested in the Persian literature. The poem deals with universally attractive themes such as homeland, heroism, chivalry, and self-sacrifice, the novelty of which is never lost. These features make the poem rich in meaning and constantly make it apt for analysis and writing. In this research, which adopts a descriptive-analytical method, the poem is analyzed by the application of isotopy and the actantial model, concepts introduced by the French semiotician, Greimas. The high frequency of words in the semantic field of light and that of the semantic field of darkness in this poem can indicate the idea that alongside the physical war between Iran and Turan, a clash between light and darkness is also present in the poem. Considering light as a symbol of knowledge and darkness as a symbol of ignorance, from a semio-semantic perspective, this poem represents a clash between knowledge and ignorance on the one hand and light and darkness on the other hand. The results of the research show that in Kasrai's narrative of the ancient epic of Arash the Archer, Arash is represented as a unique hero who is different from many other famous heroes both in action and character. The findings also indicate that in this poem an ancient myth has been represented in a modern and realistic fashion. In this narrative poem, Arash is represented as a hero whose actions, unlike those of many ancient heroes, are directed not by hubris or wrath, but by reason and wisdom.

Keywords: Arash the Archer, Greimas, Isotopy, Actantial Model.

*PhD holder in General Linguistics of Islamic Azad University, Abadan Branch, *Ra.Mavvandi@iau.ac.ir*

۱. مقدمه

آرش کمانگیر کسرایی در قالب نیمایی سروده شده و خوانندگان ادبیات فارسی از آن استقبال کرده‌اند. شمس لنگرودی دربارهٔ این اثر می‌نویسد: «شعرهای فراوانی در تاریخ شعر نو فراگیر و معروف شد، ولی کمتر شعری تا بدین حد در خاص و عام نفوذ یکسان داشته است» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۴۹۴). راز ماندگاری هر اسطوره «قابلیت تطبیق و هماهنگی‌اش با شرایط مکانی و زمانی و برهه‌های تاریخی است و اگر این امکان فراهم نشود، به‌احتمال زیاد دیگر نام و نشانی از آن اسطوره باقی نخواهد ماند» (کاردگر و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۶۱). این ویژگی را می‌توان در آرش کمانگیر کسرایی نیز یافت: این اثر به مضمون‌هایی که پیوسته تازگی و مقبولیت عام دارند، همانند وطن، قهرمانی، جوانمردی، ازخودگذشتگی، و توصیف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد. دیگر اینکه، این شعر به زبانی ساده و در قالب روایت، که یکی از جذاب‌ترین قالب‌های ادبی است، سروده شده است. در نتیجه، گرچه درباب این شعر پیشتر گفته و نوشته شده، ویژگی‌های پیش‌گفته آرش کمانگیر کسرایی را اثری معنازا ساخته است که از این پس هم می‌توان دربارهٔ آن نوشت.

۱.۱. بیان مسئله

یکی از ویژگی‌های منظومه آرش کمانگیر، که با نگاهی دقیق‌تر حاصل می‌شود، بسامد بالای واژه‌های مربوط به روشنایی از یک‌سو، و واژه‌های مربوط به تاریکی از دیگر سو است. این واژه‌ها حتی در زبان روزمره در موارد بسیاری به‌معنای مجازی و استعاری خود به‌کار رفته‌اند؛ برای نمونه، می‌توان به کلمات و عبارتهای «چراغ هدایت»، «مشعل‌دار»، و «روشن‌بین» که برگرفته از مفهوم روشنایی هستند از یک‌سو، و واژه‌های «جهل»، «تاریکی»، «تاریک‌اندیش» و «سیاهی» که برگرفته از مفهوم تاریکی هستند از دیگر سو اشاره کرد. به‌نظر می‌رسد که در منظومه آرش کمانگیر نیز این دو مفهوم بیشتر در معنای استعاری و نمادین خود به‌کار رفته‌اند. این پژوهش تلاش می‌کند با به‌کارگیری مفاهیم و اصول نشانه‌معناشناسی و نظریه کنشی به جنبه نمادین و دلالت‌های پنهان این دو مفهوم و پیوند آنها با کنش و منش شخصیت اصلی داستان بپردازد.

۲.۱. روش تحقیق

در این پژوهش، که پژوهشی کتابخانه‌ای است و با روش تحلیلی-توصیفی انجام شده است، با استفاده از نظریه کنشی^۱ و نیز مفهوم همگنه‌ها^۲ که گرمس^۳، معنا/نشانه‌شناس فرانسوی

لیتوانیایی تبار (۱۹۹۲-۱۹۱۷)، در نظریه‌های معناشناسی خود به آنها پرداخت، منظومه‌آرش کمانگیر کسرایی بررسی می‌شود.

۳.۱. پیشینه تحقیق

هم در کاربرد نشانه‌شناسی در متون ادبی و هم در زمینه نقد آرش کمانگیر پیشتر پژوهش‌هایی انجام شده است که از آن میان چند نمونه ذکر می‌شود: محسن ذوالفقاری و سکینه قنبریان شیاده (۱۳۹۷) در مقاله «خوانش نشانه‌شناسی لایه‌ای در فرآیند معنایی منظومه خسرو و شیرین نظامی»، به دلالت نشانه‌شناختی واژه‌هایی مانند آب، شیر، خون، درخت، سنگ، و خورشید در این منظومه پرداخته‌اند؛ برای نمونه، در باب دلالت نشانه‌شناختی واژه آب در این منظومه می‌نویسند: «شخصیت شیرین در شاهنامه منفی است و موبدان او را زنی بدنام می‌دانند» (ذوالفقاری و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۴). در نتیجه، با آب‌تنی شیرین در چشمه، «شخصیت تاریخی شیرین پاک می‌شود و زنگار بدنامی از او زدوده می‌شود» (همان). یوسف نیک‌روز و جلیل خلیلی جهرمی (۱۳۹۶) در مقاله «تحلیل دگردیسی اسطوره مهر در شعر آرش کمانگیر سروده سیاوش کسرایی» به روند دگردیسی این اسطوره در شعر آرش کمانگیر پرداخته‌اند. در این مقاله، ضمن ذکر شماری از دگردیسی ایزدان و اسطوره‌ها که در متون کهن صورت پذیرفته است، از جمله اینکه «فریدون در شاهنامه خود را به شکل اژدها درآورد» (نیک‌روز و خلیلی، ۱۳۹۶: ۱۰۵)، نتیجه گرفته‌اند که سیاوش کسرایی در سرودن آرش کمانگیر از آیین میتزایی تأثیر پذیرفته و «اسطوره مهر همچون دیگر اسطوره‌ها و ایزدان دچار دگردیسی و پیکرگردانی شده و به صورت آرش درآمده است» (همان، ۱۲۸). علی عباسی و هانیه یارمند (۱۳۹۰) در مقاله «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه-معناشناسی ماهی سیاه کوچولو»، به بررسی نشانه‌شناختی داستان ماهی سیاه کوچولو پرداخته‌اند و با ذکر اینکه «مربع تنشی زیلبربرگ دارای خوانش باز، سیال و نامحدود است» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۴۸)، تلاش کرده‌اند نشان دهند که چگونه این داستان «از خود عبور می‌کند تا تکثر روایی را ایجاد کند و محدود به یک کنش خاص نباشد» (همان). در پایان، نتیجه گرفته‌اند که «این داستان از مشخصه شکنندگی روایت بهره گرفته و از خود فراتر رفته و کنش‌های جدیدی را در خود آفریده است» (همان، ۱۷۱). در مقاله «آرش سیاوش کسرایی و میدان ادبی ایران» (۱۳۹۳)، وحید رویانی و منصور حاتمی‌نژاد متذکر می‌شوند که طبق نظریه میدان ادبی، هر اثر ادبی «متأثر از میدان‌های گوناگونی است که

نویسنده و خواننده در مقام تولیدکنندگان معنا با آن درگیرند، اثر زمانی ارزش ادبی می‌یابد که بیشترین وابستگی را به میدان تولید ادبی داشته باشد» (رویانی و حاتمی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۶۷). نویسندگان با اشاره به گرایش‌های سیاسی شاعر نتیجه گرفته‌اند که چون منظومه آرش کسرایی بی‌غرض نیست، در بسیاری بخش‌ها به سمت میدان‌های دیگر لغزیده و ارزش ادبی آن کاسته شده است (همان، ۸۷). در مقاله «تحلیل ویژگی‌های امیدبخشی اسطوره آرش کمانگیر با نگاهی به اصل امید ارنست بلوخ»، فریده داودی‌مقدم با ذکر این نکته که بلوخ «بنیاد متافیزیک جهان را امید می‌داند» (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۲)، به شاخصه‌هایی در شعر، همانند قصه‌گویی عمو نوروز که «در فرهنگ ایرانیان همیشه یادآور شادمانی و امید به رویش و رسیدن به طراوت بهار و نوشدن است» (همان، ۱۴)، اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که کسرایی در این شعر از امکان وجود مسیری‌هایی سخن می‌گوید که فقط باید به وجود آنها امید داشت (همان، ۲۱). مقالات ذکرشده هم به لحاظ مبانی نظری و هم از نظر محورهایی که بدان‌ها پرداخته‌اند با مقاله حاضر تفاوت دارند.

۲. مبانی تحقیق

۲.۱. طرح‌واره کنشی گرمس

گرمس، از زمان نگارش کتاب معنی‌شناسی ساختاری^۴ در سال ۱۹۶۶، که نخستین اثر برجسته او است، تا سال‌های پایانی عمر، به مدت سی سال پیوسته در حال بسط و بازنگری یافته‌های خود درباب نظریه معنی‌شناسی و نشانه‌شناسی بود. در مقاله حاضر، افزون بر دو نظریه یادشده، از دیگر اندیشه‌های این پژوهشگر، از جمله اندیشه‌هایی که زیر نام نشانه‌معناشناسی معرفی شده‌اند، نیز در تحلیل اثر استفاده خواهد شد. نتایج این پژوهش، که با کاربرد نظریه‌های پیش‌گفته و با توجه به دلالت معنایی حاصل از تقابل واژه‌های مربوط به حوزه معنایی^۵ تاریکی و روشنایی انجام شده است، نشان می‌دهد که در روایتی که سیاوش کسرایی از این اسطوره کهن ارائه می‌دهد، خرد و دانایی نقش محوری دارند و آنچه از آرش یک قهرمان می‌سازد نه ویژگی‌های جسمانی و توان جنگاوری او، بلکه اندوخته خرد، دانایی و آگاهی او است.

گرمس در پی‌ریزی نظریه خود زیر تأثیر نقد نشانه‌شناختی بود. این رویکرد ادبی «از جمله رویکردهای نظام‌مند نیمه دوم قرن بیستم است که عمدتاً از آثار سوسور و پیرس نشئت گرفته و گسترش یافته است» (قوامی و همکاران، ۱۴۰۱: ۲۰۳). افزون بر سوسور، گرمس از

اندیشه‌های زبان‌شناسان دیگری از جمله لویی یلمزلف، زبان‌شناس دانمارکی، و نیز ولادیمیر پراپ، پژوهشگر ادبی روس، نیز در نظریه خود تأثیر پذیرفت.

سوسور شکل‌گرفتن دلالت معنایی و در نتیجه برقراری ارتباط زبانی را از طریق پیوند میان دال و مدلول می‌داند. دال عبارت است از آوا یا تصور آوایی، و مدلول معنا یا تصور معنایی است که از این آوا یا همان دال حاصل می‌شود. به باور سوسور، هیچ پیوند طبیعی یا ذاتی میان دال و مدلول یا واژه و معنای آن وجود ندارد. این پیوند قراردادی است. پس از شکل‌گیری پیوند دال و مدلول «نوعی جبر بر این نشانه زبانی سایه می‌افکند» (صفوی، ۱۳۹۲: ۲۰) و هیچ‌کدام از کاربران زبان نمی‌تواند به تنهایی آن را تغییر دهد و «خود را موظف می‌بیند برای ایجاد ارتباط و اشاره به آن مدلول، از همان دال انتخاب‌شده استفاده کنند» (همان).

یلمزلف دلالت را فراتر از ارتباط میان دال و مدلول می‌داند. «او به جای نشانه زبانی سوسور برای زبان دو سطح قائل است که عبارت‌اند از سطح بیان و سطح محتوا و هرکدام از این دو سطح نیز متشکل از ماده و فرم است» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۳-۴). یلمزلف، برخلاف سوسور که رابطه میان دال و مدلول را قطعی و از پیش تعیین‌شده می‌داند، باور داشت که «مرز بین بیرون و درون مرزی از قبل مشخص و قطعی نیست؛ مرزی است که توسط سوژه (گویشور، کاربر زبان)، هر بار که او به دنبال اطلاق معنایی به چیزی یا واقعه‌ای است، صورت می‌گیرد» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۱).

ولادیمیر پراپ، با بررسی بیش از صد قصه عامیانه روسی، دریافت که تمام این قصه‌ها، با وجود تفاوت‌های ظاهری، زیرساخت یکسانی دارند. او در این قصه‌ها مجموعاً سی‌ویک رخداد یا کارکرد همسان کشف کرد که از هفت نقش یا شخصیت داستانی سر می‌زند. پراپ دریافت که تمام این نقش‌ها و رخدادها را در همه قصه‌ها نمی‌توان یافت، اما چیدمان یا ترتیب رخدادن وقایع در تمام قصه‌ها یکسان است.

گرمس در نظریه نشانه‌شناسی‌اش از سوسور تأثیر پذیرفت، اما بیشتر با یلمزلف همسو است. گرمس نیز همانند یلمزلف پیوند میان دال و مدلول را ایستا و از پیش تعیین‌شده نمی‌داند و باور دارد که:

هر بار که ما از زاویه دیدی و یا موضعی با دنیای پیرامون ارتباط برقرار می‌کنیم، به بازی دوباره با زبان و کنش زبانی می‌پردازیم که منشأ شکل‌دهی به معناست. در واقع، کارکرد گفتمانی زبان بر همین بازی پیوسته با معناهای موجود استوار است (همان، ۴۳).

گرمس جهت تأکید بر نقش کاربر زبانی (گوینده/شنونده) در خلق معنی، اصطلاح «جسمانه»^۷ را به کار برد. «جسمانه پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای گرفته و از آنجاست که مرزهای معنایی جابه‌جا می‌شوند» (همان، ۴۲).

گرمس در نظریه کنشی خود از پراپ تأثیر پذیرفت. آنچه گرمس را با پراپ متفاوت می‌کند، تأکید گرمس بر نقش‌ها یا کنشگرهای روایی است:

پراپ به کارکردها (رخداد‌های داستان) اهمیت می‌داد و کنشگرها (شخصیت‌های داستان) را تابعی از کارکردها می‌دانست، در حالی که از نظر گرمس در هر روایت کنشگرها اهمیت بیشتری دارند و در واقع کارکردها نسبت به کنشگرها تبعی هستند (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۰).

گرمس، به‌منزله زبان‌شناس، از ساختار جمله برای تشریح ساختار روایت استفاده کرد. او کوشید «بین ساختارهای اثر ادبی و ساختارهای جمله نزدیکی و پیوندی پدید آورد. چنان‌که فعل گرانیگاه جمله است، کنشگران نیز گرانیگاه روایت به‌شمار می‌آیند» (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۲). از آنجاکه هر کنش را لزوماً یک کنشگر انجام می‌دهد، او ساختمان روایت را براساس کنشگر و واکنش افراد و عناصر روایت به کنش او در سه جفت در پیوند باهم به‌شرح زیر عرضه می‌کند:

۱.۱.۲. کنشگر در برابر کنش‌پذیر (هدف): «کنشگر فردی است که در پی هدفی می‌رود. هدف او می‌تواند عینی، مثلاً یک چیز یا شخص، یا ذهنی، مانند دانش، عشق، یا حقیقت، باشد» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۳). کنش‌پذیر یا هدف فرد یا چیزی است که از کنش تأثیر می‌پذیرد یا از آن سود می‌برد. مایکل تولان از واژه «ذینفع» برای کنش‌پذیر یا هدف استفاده کرده است (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱).

۲.۲.۲. یاری‌رسان در برابر بازدارنده: یاری‌رسان به افراد یا عناصری گفته می‌شود که به کنشگر در راه رسیدن به هدفش یاری می‌رساند. بازدارنده‌ها افراد یا عناصری هستند که تلاش می‌کنند کنشگر را از رسیدن به هدفش بازدارند.

۳.۲.۲. کنش‌گزار (فرستنده) در برابر کنشگر (گیرنده): کنش‌گزار یا فرستنده فردی است که کنشگر را به مأموریتی می‌فرستد یا کنشگر به‌فرمان یا درخواست او دست به کنش می‌زند. «کنش‌گزار انگیزه یا عامل کنش می‌شود. او علاقه به کنش یا ضرورت کنش را به کنشگر منتقل می‌کند و عامل کنش فردی می‌شود» (احمدخانی، ۱۳۹۳: ۳۱). در واقع، کنشگر مأمور انجام فرمان یا درخواست کنش‌گزار است.

برای نمونه، در *شاهنامه* فردوسی، گشتاسب (کنش‌گزار) اسفندیار (کنشگر) را برای نجات خواهرانش (کنش‌پذیرها) به مأموریت می‌فرستد. او در این سفر همراه سپاه ایران (یاری‌رسان‌ها) به جنگ تورانیان و برای گذشتن از هفت‌خوان (بازدارنده‌ها) می‌رود.

۳. شیوه‌های تعامل کنش‌گزار با کنشگر

کنشگر در انجام مأموریت یا پیگیری هدف خود متأثر از کنش‌گزار است. شعیری تعامل کنش‌گزار و کنشگر در انجام مأموریت را زیر عنوان سه نوع تعامل یا سه نوع نظام گفتمانی به‌خوبی نشان داده است:

۳.۱. **تعامل تجویزی:** در این نوع تعامل کنشگر به دستور یا درخواست کنش‌گزار دست به کنش می‌زند. به نوشته شعیری، «در این نظام تعاملی یکی از دو طرف موظف به پیروی و هماهنگی خود با برنامه‌های است که به او داده می‌شود» (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۷).

۳.۲. **تعامل القایی:** کنش‌گزار و کنشگر هریک تلاش می‌کند که به دیگری القا کند که هدف را پیگیری کنند. در واقع، هر دو طرف «در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل‌گرفتن آن می‌شوند» (همان، ۱۸).

۳.۳. **تعامل اخلاقی مرامی:** در این نوع تعامل، کنشگر به‌صورت خودانگیخته وارد کنش می‌شود. در این تعامل «یکی از دو طرف براساس اخلاق اجتماعی- فرهنگی یا وظیفه اخلاقی مرامی به کنش روی می‌آورد» (همان، ۱۹).

۴. قرارداد

طبق طرح‌واره کنشی گرمس، پس از اینکه کنشگر می‌پذیرد به دستور، تحریک یا تشویق کنش‌گزار در پی انجام عمل یا انجام مأموریتی برود، نوعی قرارداد میان این دو بسته می‌شود که دربرگیرنده سه آزمون یا ارزیابی است:

۴.۱. **ارزیابی کیفی:** «کنشگر باید توانش لازم برای انجام عمل یا مأموریت را داشته باشد یا آن را اثبات کند» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۴).

۴.۲. **ارزیابی قطعی:** «این ارزیابی رویداد یا عمل اصلی را بازنمایی می‌کند که کنشگر برای تحقق آن آماده شده است» (همان).

۴.۳. **ارزیابی تجلیلی:** مرحله‌ای است که کنشگر در انجام مأموریت خود پیروز می‌شود یا شکست می‌خورد و در نتیجه تشویق یا تنبیه می‌شود.

۵. همگنه‌ها

گرمس مفهوم همگنه را از علوم طبیعی وام گرفت. در علم فیزیک و شیمی، اصطلاح همگنه به عناصری در مواد اطلاق می‌شود که دارای تعداد پروتون یکسان، اما تعداد نوترون متفاوت باشند. نخستین تعریفی که گرمس در سال ۱۹۶۶ از همگنه ارائه داد عبارت است از: «تکرار در طول یک متن» (آتاردو، ۲۰۱۷: ۶۵). بعدها در مجموعه مقالاتی که در ۱۹۷۰ منتشر کرد نوشت: «منظور ما از همگنه‌ها مقوله‌های معنایی تکرارشونده‌ای هستند که خوانشی یکپارچه از متن را ممکن می‌سازند» (همان).

چندین سال بعد، در سال ۱۹۷۹، گرمس در یک فرهنگ توصیفی، که با همکاری جی کورتس از نظریه‌های خود در باب معناشناسه‌شناسی منتشر کرد، تعریف نهایی همگنه را ارائه داد: «تکرار در زنجیره هم‌نشینی^۸ که به یکدستی^۹ گفتمان یا متن می‌انجامد» (گرماس و همکاران، ۱۹۷۹: ۱۶۳).

در تمام این تعریف‌ها، انسجامی جلب‌نظر می‌کند که به واسطه تکرار واژه‌ها در یک حوزه معنایی واحد در متن حاصل می‌شود. در نتیجه، تعریفی را که بعدها مارتین و دیگران ارائه کردند می‌توان روشن‌ترین تعریف از این واژه دانست: همگنه «به واحدهای معنایی اشاره دارد که حضور آنها جریان مداوم معنا در متن را تضمین می‌کند. از همین روی، همگنه‌ها به تداوم کشف معنای متن کمک می‌کنند» (مارتین و همکاران، ۲۰۰۶: ۱۰۹).

۶. نقش تقابل

یکی از اصول مهم در زبان‌شناسی سوسور، که گرمس نیز از آن تأثیر پذیرفت، نقش تقابل در خلق معنا است. در زبان‌شناسی سوسور:

[مفاهیم بنیادین] معنی خود را از رهگذر تقابلی که احساس می‌شود میان «سیم‌ها»^{۱۰} (واحدهای معنایی) یا واحدهای معنایی پایه وجود دارد عرضه می‌دارند. بدین سان «تاریک» در اصل از رهگذر حسی از تقابل با «روشن»، و «بالا» از طریق حسی از تقابل با «پایین» تعریف می‌شود (هاوکس، ۱۳۹۴: ۹-۱۲۸).

لوی استروس نیز بر اهمیت این تقابل مفاهیم در شناخت تأکید کرده و «آن را "منطق اجتماعی" ذهن آدمی می‌نامد» (همان، ۱۲۹).

از نظر گرمس نیز، «درک و دریافت تقابل‌ها پایه و شالوده چیزی را شکل می‌دهند که وی "ساخت بنیادی دلالت" می‌نامد» (همان). گرمس نیز بر این باور است که: «ما تقابل‌ها را درک و دریافت می‌کنیم و به برکت آن درک و دریافت جهان در برابمان و برای اهدافمان شکل می‌گیرد» (همان). گرمس همچنین «خاطر نشان می‌سازد که هر واحد معنایی دارای نقطه متضاد یا متقابل خود است. برای نمونه، مفهوم "زندگی" از طریق مفهوم "مرگ" درک می‌شود» (فلوگا، ۲۰۱۵: ۱۲۴). جاناتان کالر از متفکران ساختارگرا نیز می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که گرمس هنگامی که ایده همگنه‌های مثبت و منفی را پیشنهاد می‌کند به اهمیت ثبت واحدهای معنایی متباین^{۱۱} باور دارد» (کالر، ۲۰۰۲: ۱۰۱).

۷. بحث

مروری بر منظومه آرش کمانگیر نشان می‌دهد که در این شعر با دو گروه متقابل از واژه سروکار داریم که چون بسامد بالایی دارند، می‌توان آنها را همگنه به حساب آورد. در این شعر، از یک سو با واژه‌هایی روبه‌روییم که در حوزه معنایی روشنایی قرار دارند. از دیگر سو، به واژه‌هایی با بسامد پایین‌تر برمی‌خوریم که در حوزه معنایی تاریکی قرار می‌گیرند. منظومه آرش کمانگیر در ۳۰۸ سطر سروده شده است. این دو گروه واژه در سراسر متن پراکنده‌اند و از آغاز تا پایان متن دیده می‌شوند. حضور این همگنه‌ها به متن انسجام بخشیده و به تحلیل و خلق معنی در شعر کمک می‌کند.

الف) همگنه‌های مربوط به حوزه معنایی روشنایی

Isotopes related to the semantic field of light

شماره سطر Line number	سطری که همگنه در آن ظاهر شده است The line in which the istope appears	همگنه isotope
۷ 7	یا که سوسوی چراغی گر پیامی مان نمی‌آورد Or if the flickering of a lantern brought us no message	سوسوی چراغ flickering of a lantern
۱۰ 10	آنک آنک کلبه‌ای روشن، Then a lighted cabin,	روشن lighted
۱۵ 15	در کنار شعله آتش، (sitting) by the flames of fire	شعله آتش The flame of fire
۲۰ 20	آفتاب زر The golden sun	آفتاب The sun
۲۶ 26	خواب گندمزارها در چشمه مهتاب Wheat field sleeping in the spring of the moon	مهتاب The moon

۴۶	پیش آتش‌ها نشستند Sitting by fire	آتش fire
۴۷	دل به رویاهای گرم شعله بستن Dreaming after watching the warm flames	شعله flame
۴۹	زندگی آتشگاهی دیرینه پابرجاست Life is a fire place long established	آتشگاه Fire place
۵۰	گر بیفروزش رقص شعله‌اش در هر کران پیداست If you kindle it, the dance of its flame is seen everywhere	شعله flame
۵۳	کنده‌ای در کوره افسرده جان افکند Put a firewood into the dying flame	کوره Furnace
۵۶	زندگی را شعله باید بفرورزنده The flame of life should be alight	شعله flame
۵۶	زندگی را شعله باید بفرورزنده The flame of life should be aligh	بفرورزنده alight
۵۷	شعله‌ها را همیشه سوزنده The flames need firewood	شعله flame
۵۷	شعله‌ها را همیشه سوزنده The flames burn by firewood	سوزنده burning
۶۴	جان تو خدمتگزار آتش Your life devoted to fire	آتش fire
۶۶	شعله‌ها را همیشه باید روشنی افزود The flames need firewood to be alight	شعله flame
۶۹	او به جان خدمتگزار باغ آتش بود He was devotedly serving the garden of fire	باغ آتش The garden of fire
۱۲۷	آسمان اخترهای خود را داده بود از دست The sky had lost its stars	اختر star
۱۴۹	گریزان چون شهاب از شب Fleeing, like a meteor from the night	شهاب meteor
۱۷۲	مرا تیر است آتش پر I have fire like arrows	آتش پر Fire like
۱۸۱	درود ای واپسین صبح، ای سحر بدرود! Hello, my last morning, hello, dawn!	صبح
۱۸۳	درود ای واپسین صبح، ای سحر بدرود! Hello, my last morning, hello, dawn	سحر dawn
۱۸۴	به پنهان آفتاب مهربار پاک‌بین سوگند I swear by the kind and wise sun	آفتاب The sun
۲۱۹	برآ، ای آفتاب، ای توشه امید Rise, oh you the sun, you a cause for hope	آفتاب The sun
۲۲۰	برآ، ای خوشه خورشید Rise, oh you the sun	خورشید The sun
۲۲۴	به موج روشنائی شست‌وشو خواهم I will wash by the waves of the sun	روشنائی Light
۲۳۰	که ابر آتشین را در پناه خویش می‌گیرید Who guard the fire like cloud	آتشین Fire like
۲۳۸	به یال کوه‌ها لغزید کم‌کم پنجه خورشید The hand of the sun slowly moved to the mountain's top	خورشید The sun
۲۳۹	هزاران نیزه زرین به چشم آسمان پاشید Throw thousands of golden lances to the sun's eye	زرین golden
۲۶۶	شعله‌های کوره در پرواز The flames of the furnace flying	شعله flame

۲۶۶ 266	شعله‌های کوره در پرواز The flames of the furnace flying	کوره furnace
۲۸۰ 280	افتاب، در گریز بی‌شتاب خویش، The sun, moving without haste	افتاب The sun
۲۸۳ 283	مهتاب، بی‌نصیب از شب‌روی‌هایش، همه خاموش، The moon, deprived of its night strolls, all silent	مهتاب The moon
۲۸۷ 287	افتاب و ماه را درگشت The sun and the moon moving,	افتاب The sun
۲۸۷ 287	افتاب و ماه را درگشت The sun and the moon moving,	ماه The moon
۳۰۷ 307	می‌گذارم کندهای هیزم در آتشدان I put a firewood in the fireplace	آتشدان Fireplace

ب) همگنه‌های مربوط به حوزه معنایی تاریکی

Isotopes related to the semantic field of darkness

شماره سطر Line number	سطری که همگنه در آن ظاهر شده است The line in which it appears	همگنه isotope
۱۱ 11	ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست Or it is unlit, and we are to blame for it being unlit	خاموش Unlit
۵۱ 51	ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست Or it is unlit, and we are to blame for it being unlit	خاموشی Being unlit
۵۴ 54	چشم‌هایش در سیاهی‌های کومه جست‌و‌جو می‌کرد and his eyes searched the dark corners of the cabin	سیاهی darkness
۷۱ 71	روزگار تلخ تاری بود It was a dark and bitter time	تار dark
۷۲ 72	بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره Our destiny dark, like the face of those who wished us evill	تیره dark
۱۱۵ 115	آرزومان کور Our wishes blind	کور blind
۱۴۹ 149	گریزان چو شهاب از شب Fleeing, like the night from an asteroid	شب night
۲۰۴ 204	ولی آن دم که ز اندوهان روان زندگی تار است But when the soul of the life is dark because of our gloom	تار dark
۲۲۸ 228	که بر ایوان شب دارید چشم‌انداز رؤیایی Who staying in the night's veranda, dream of a bright future	شب night
۲۹۳ 293	رهگذرهایی که شب در راه می‌مانند Travelers who cannot continue their journey during the night	شب night

در تحلیل متون ادبی «برای اینکه عملیات تولید معنا بتواند به بهترین وجه ممکن تحقق یابد، باید شرایط عبور از روستاخت (صورت‌های بیان) به سمت ژرف‌ساخت (محتوا یا درونه‌های بیان) فراهم گردد» (نادری‌فر و رحمتیان، ۱۳۹۹: ۱۳۷). در بیشتر فرهنگ‌ها، نور نماد آگاهی و دانش، و تاریکی نماد جهل و نادانی است. به باور منتقدان ادبی «نور در سنت با نیکی، زندگی، دانش، حقیقت، و افتخار پیوند دارد و تاریکی نیز با پلیدی، مرگ، نادانی، دروغ،

فراموشی و نومیدی در پیوند است» (فربر، ۲۰۰۷: ۱۱۵). پورنامداریان با بررسی دلالت‌های نمادین چراغ و شب در شعر «در شب سرد زمستانی» نیما نوشته است:

واژه چراغ از این واژگان نمادین است که بنابر تقابل‌های دوگانه واژگان در سطح شعر، بافت و زمینه سرودن شعر، زیرساخت‌های تشبیهی، و لوازمی همچون نور، گرما بخشی و روشنایی که نتیجه‌اش راهنمایی، هدایت، حقیقت‌نمایی، و افشاگری است، می‌تواند معنای نمادین مثبتی در شعر داشته باشد (پورنامداریان و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۹).

در متون پیش از اسلام نیز به آتش به مثابه نماد اندیشه اشاره شده است. کزازی شاهد برترین جایگاه آتش را در جهان‌بینی و اندیشه ایرانی در بندهش یافته است: «آتش اندیشه اورمزد است». آری، آتش از گونه اندیشه است: آتش را از اندیشه آفرید، و فروغش را از روشنی بیکران آفرید» (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۳۴). از همین رو، می‌توان در آرش کمانگیر کسرایی واژه‌هایی را که در حوزه معنایی روشنایی قرار دارند، بیان نشانه‌شناختی و نمادین مفهوم خرد، دانایی و آگاهی در نظر گرفت و واژه‌هایی را که در حوزه معنایی تاریکی قرار می‌گیرند، بیان نمادین مفهوم جهل و نادانی در نظر آورد.

در این نوشتار، از ارائه تعریف واژه خرد، که همچون بسیاری دیگر از مفاهیم علوم انسانی پیچیده و تعریف‌گریز است، خودداری شده و خرد در معنای عام آن، که هم‌سنگ با واژه‌هایی همانند دانایی، آگاهی و روشن‌بینی است، به کار رفته است. در فرهنگ معین نیز این واژه تعریف نشده و صرفاً واژه‌های «عقل»، «ادراک»، «دریافت» و «فهم» معادل‌های آن ذکر شده‌اند (معین، ۱۳۸۱: ۴۱۷). در فرهنگ عمید نیز معادل‌های معنایی خرد «عقل»، «هوش»، «قوه دریافت» و «ادراک حسن و قبح اعمال» و «تمیز نیک و بد امور» ذکر شده است (عمید، ۱۳۸۹: ۴۸۰).

۸. نشانه‌معناشناسی گفتمان

معناشناسی پس‌اساخت‌گرایانه، برخلاف نشانه‌شناسی سوسور، پیوند دال و مدلول را ثابت، همیشگی و مکانیکی به حساب نمی‌آورد و به معناشناسی سیال باور دارد. این رویکرد نوین، که نشانه‌معناشناسی گفتمان خوانده می‌شود، بر تأثیرگذاری فرد در دلالت معنایی تأکید می‌گذارد. نشانه‌معناشناسی گفتمان برای توصیف رابطه دال و مدلول و تأثیرگذاری کاربر زبان در امر دلالت، واژه‌های گفتمان^{۱۲} «که به دنبال استفاده از واحدهای یک نظام یا رمزگان از پیش تعیین شده نیست» (شعیری، ۱۳۹۵: ۲۸) و جسمانه^{۱۳} را به کار می‌برد. این رویکرد با استناد به مفهوم فلسفی

پدیدارشناسی، متذکر می‌شود که انسان «از عوامل دنیای پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد یا بر آن تأثیر می‌گذارد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۸). به بیان دیگر، انسان دنیای اطراف خود را به همان شکلی معرفی می‌کند که احساس و ادراکش به او تحمیل می‌کند (همان). این تأثیرپذیری و تأثیرگذاری می‌تواند به تأثیرگذاری گفتمان بر رابطه دال و مدلول بینجامد. امیل بنونیست^{۱۴} باور دارد که: «در چارچوب گفتمان، زبان فرآیندی است که کسی عهده‌دار آن می‌شود. در همین مرحله است که شاخص‌های فردی دخیل در تولیدات زبانی به‌عنوان عناصری مهم و تعیین‌کننده به حوزه مطالعات زبانی راه می‌یابد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۱). جسمانه، که «پایگاهی است که احساس و ادراک سوژه در آن جای گرفته، از آنجاست که مرزهای معنایی جابه‌جا می‌شوند» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۲). نیز با تأثیرگذاری بر امر دلالت باعث ناپایداری رابطه دال و مدلول می‌شود. در نتیجه، از دیدگاه نشانه‌معناشناسی، یا معناشناسی گفتمانی:

هر بار که از زاویه دیدی و یا موضعی با دنیای پیرامون ارتباط برقرار می‌کنیم، به بازی دوباره با زبان و کنش زبانی می‌پردازیم که منشأ شکل‌دهی به معناست. در واقع کارکرد گفتمانی زبان بر همین بازی پیوسته با معناهای موجود استوار است (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۳).

از همین‌رو، با بررسی منظومه آرش کمانگیر از طریق طرح‌واره کنشی و نیز بررسی واژه‌های مربوط به روشنایی و تاریکی بر پایه مفهوم همگنه‌ها و نیز با توجه به نشانه‌معناشناسی گفتمان ادبی، می‌توان سه لایه معنایی یا خوانش، که جملگی با کنش و منش آرش، شخصیت یا کنشگر اصلی داستان پیوند دارند، از منظومه آرش کمانگیر کسرایی به‌دست داد:

الف) پیروزی آرش پیروزی خرد و آگاهی است

یکی از نتایجی که از تقابل معنایی همگنه‌های نور و روشنایی در منظومه آرش کمانگیر حاصل می‌شود این است که پیروزی آرش در این منظومه می‌تواند به یک معنا پیروزی خرد و آگاهی بر جهل و نادانی باشد. در واقع، آنچه به آرش قوت‌قلب می‌دهد و نیروی حرکت‌دهنده او است، نه اطمینان از زور بازو و توان جنگاوری خود، بلکه دانایی و آگاهی او از اوضاع زمانه است. «این آگاهی همان آگاهی پیش‌رونده به فردهایی است که رؤیایها و امیدهای والا و زندگی بهتر از اکنون را می‌سازد» (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۹) آرش «آگاه» است که برای رسیدن به این فردای روشن باید تمام توان خود را فدای پرتاب تیر کند؛ زیرا اگر تیر در نزدیکی فرود آید، «خانه‌ها مان تنگ، [و] آرزومان کور» می‌شود (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

در نتیجه، گرچه آرش از جنگ بیزار است، چون از عواقب کار آگاه است، جنگ را می‌پذیرد:

رحمن مکوندی بررسی مفاهیم نور و تاریکی در منظومه آرش کمانگیر کسرایی بر پایه نظریه همگنه‌ها و طرح‌واره کنشی گرمس ز پیشم مرگ، نقابی سهمگین بر چهره، می‌آید به هر گام هراس‌افکن، مرا با دیده‌ای خون‌بار می‌پاید (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۰).

درواقع، «آرش نیز چون سایر سپاهیان، جزء مردم قشر پایین و عادی جامعه است. در یک لحظه خاص، سعادت‌ی نصیب او می‌شود. جذبه‌ای را احساس می‌کند و از نکته‌ای آگاه می‌شود که دیگران از درکش عاجزند» (کوپا و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۶۷).

هنگام رفتن آرش به سوی دماوند به قصد پرتاب آن تیر سرنوشت‌ساز، شاعر/اروی گام‌های او را «آگاهانه» توصیف می‌کند:

کدامین آهنگ آیا می‌تواند ساخت / طنین گام‌های استواری را که سوی نیستی مردانه می‌رفتند؟ / طنین گام‌هایی را که آگاهانه می‌رفتند؟ (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۳).

در شعر آرش کمانگیر، افزون‌بر واژه‌هایی که در حوزه معنایی روشنائی قرار دارند و می‌توانند نمادی از خرد، دانش، و آگاهی باشند، کنش‌هایی نیز صورت می‌پذیرند که دلالت نشانه‌شناختی نور و روشنائی در مقام نماد خرد و دانایی را تقویت می‌کنند. پیرمرد قصه‌گو، همچون پیری فرزانه، داستان یکی از «خدمتگزاران باغ آتش» را مثل داستانی آموزشی برای کودکان یا نسل آینده بازگو می‌کند:

کودک‌نام داستان ما ز آرش بود/ او به جان خدمتگزاران باغ آتش بود (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۴).

آرش پیش از رهسپار شدن به پرتاب‌گاه تیر، از «خورشید»، مظهر روشنائی، یاری می‌جوید: نیایش را دوزانو بر زمین بنهاد/ به‌سوی قله‌ها دستان ز هم بگشاد: / برا، ای آفتاب ای توشه امید! برا، ای خوشه خورشید! تو جوشان چشمه‌ای، من تشنه بی‌تاب/ برا، سرریزکن، تا جان شود سیراب (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

در سه سطر پایانی شعر نیز، کنش انداختن پاره‌ای هیزم در کوره شعله‌ور آتش، درحالی‌که دیگران در خواب‌اند، بر نقش نمادین آتش در جایگاه خرد و دانایی تأکید می‌کند. نقش شاعر یا روشنفکر هم، به‌منزله وجدان بیدار جامعه است که آتش، نماد روشنائی و دانایی، را پیوسته زنده نگاه می‌دارد:

کودکان دیری است در خوابند/ در خواب است عمو نوروز/ می‌گذارم کنده‌ای هیزم در آتشدان/ شعله بالا می‌رود پرسوز (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

آرش، برخلاف بیشتر اعضای جامعه، به این دانایی و آگاهی رسیده است که:

وقتی همه شرارت‌ها، نقص‌ها، بیماری‌ها و زشتی‌ها جهان را فرامی‌گیرد، این امید است که می‌تواند به فریاد انسان برسد. فقط باید نور آن را، هرچند کم‌توان، در جعبه زندگی خویش

دید. باید آن را فهم کرد؛ آن چنان که آرش در پس همه سیاهی‌ها به آن اندیشید و واقعیت پلید روزگارش را دگرگون کرد (داودی‌مقدم، ۱۴۰۰: ۱۹).

سیروس پرهام با مقایسه آرش با قهرمانان شاهنامه بر این باور است که آرش، برخلاف این قهرمانان، از نیروی جسمانی چشمگیری برخوردار نیست و «نیروی خود را از اندیشه خود می‌گیرد و دود شدن و غبار شدن جسم او نشانه آن است که قالب اندیشه تهی شده است تا اندیشه هم‌چنان اوج گیرد» (لنگرودی، ۱۳۷۰: ۵۰۳). در نتیجه، پیروزی آرش نشان می‌دهد که شناخت مسئولیت اجتماعی، که در دانش و آگاهی فردی ریشه دارد، به فرد قدرتی معنوی می‌دهد و از او قهرمانی می‌سازد که می‌تواند بر دشمنی پرتوان پیروز شود. داستان آرش به ما می‌آموزد که آنچه افراد و ملت‌ها را نیرومند می‌سازد، توانایی روحی آنان است که در دانش و آگاهی ریشه دارد.

ب) آرش، قهرمانی یگانه

بررسی شخصیت آرش از طریق طرح‌واره کنشی نه تنها او را قهرمانی پیروز نشان می‌دهد، بلکه او را قهرمانی ویژه و یگانه تصویر می‌کند. افزون بر اتکای آرش به دانایی و آگاهی، در شخصیت آرش ویژگی‌هایی است که او را از دیگر قهرمانان جهان متمایز می‌سازد: (۱) برخلاف بسیاری از داستان‌های حماسی مشهور، در منظومه آرش کمانگیر کنش‌گزار و کنش‌پذیر یکی هستند. برای نمونه، در شاهنامه، رستم از طریق نامه «کیکاووس» که به واسطه «گیو» به او رسید فرمان می‌یابد که به جنگ سهراب برود:

تهمت پذیر شدش با سپاه / نهادند بر سر بزرگان کلاه / بگفت آنچه بشنید و نامه بداد / ز سهراب چندی سخن کرد یاد (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۶۴).

در داستان بیوولف،^{۱۵} از حماسه‌های کهن اقوام اسکاندیناوی، موجودی اژدها مانند به نام «گرندل»^{۱۶} به شهر حمله می‌کند. «هورتگار»^{۱۷} پادشاه وقت، به بیولف دستور می‌دهد اژدها را از بین ببرد و او هم موفق می‌شود. «هملت» نیز به توصیه ارواح به انتقام خون پدر برمی‌آید. (۲) در طرح‌واره کنشی گرمس، کنش‌گزار (فرستنده) «در اغلب موارد یک ابرقدرت است؛ مثل پادشاه، خدا، یا فردی که قدرت‌های جادویی نیکوکارانه دارد» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱). آرش بی‌آنکه کسی به او پیشنهاد یا فرمان دهد، به واسطه شناخت مسئولیت اجتماعی و میهنی و آگاهی از عاقبت کار - که هر دو نتیجه آگاهی و روشن‌بینی او هستند - وظیفه خود می‌داند که خود را در راه سرزمین و مردمش فدا کند. او فردی خودانگیز و در پی سربلندی کشور و خشنودی مردم است و همین است که میل به کنش را در او برمی‌انگیزد:

رحمن مکوندی بررسی مفاهیم نور و تاریکی در منظومه آرش کمانگیر کسرایی بر پایه نظریه همگنها و طرحواره کنشی گرمس در این بیکار،/ در این کار،/ دل خلقی است در مشتم/ امید مردمی خاموش هم پشتم (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۰۹).

۳) آرش برخلاف قهرمانان متعارف خودستایی نمی کند و از توانایی های خود سخن نمی گوید. کزازی درباب آشیل و اولیس، دوتن از قهرمانان داستان های هومر، که بر سر تقسیم جنگ افزارها با هم درگیر شدند، می نویسد: «هرکدام از دو پهلوان، خودستای و گشاده زبان، درباره کارهای نهان و دلیری هایشان داد سخن می دهند. هریک بر آن است که این جنگ افزارها تنها او را می سزد و می برازد» (کزازی، ۱۳۷۰: ۸۶). آرش برخلاف قهرمانان متعارف نه تنها دست به خودستایی و رجزخوانی نمی زند، بلکه به ترس خویش از مرگ اعتراف می کند: ز پیشم مرگ/ نقابی سهمگین بر چهره می آید/ به هر گام هراس افکن/ مرا با دیده خونبار می پاید (کسرایی، ۱۳۸۴: ۶-۱۹۳).

۴) در طرحواره کنشی گرمس، کنشگر اغلب «از یک دوست یا خویشاوند (یاریگر) کمک سخاوتمندانه ای دریافت می کند» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱)، اما در آرش کمانگیر انسان هایی که نقش یاور یا یاری رسان را ایفا می کنند، مردمی معمولی هستند که صرفاً به شکل معنوی قهرمان را حمایت می کنند. اینان، جز نظاره گری و همدردی و روحیه بخشی، نقشی در رخدادها ندارند. کودکان از باها او را صدا کردند/ مادران او را دعا کردند/ پیرمردان چشم گرداندند/ دختران بفرشده گردنبندها در مشت،/ همره او قدرت عشق و وفا کردند (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

۵) بسیاری از قهرمانان متعارف با گوشه چشمی به پاداش از جانب حاکم یا پادشاه، رهسپار مأموریت می شوند. در طرحواره کنشی گرمس، قهرمان داستان «در پی ازدواج با شاهزاده خانم زیبایی (هدف) است» (تولان، ۱۳۹۳: ۱۵۱). آرش در پی چنین پاداشی نیست. او با آگاهی از اینکه پاداش دنیوی ای در کار نیست، تنها به خاطر پاسداری از آزادی و نیکی و نبرد با تاریکی و پلیدی دست به کنش می زند:

دلَم از مرگ بیزار است/ که مرگ اهرمن خو آدمی خوار است/ ولی آن دم که ز اندوهان روان زندگی تار است/ ولی آن دم که نیکی و بدی را گاه بیکار است/ فرورفتن به کام مرگ شیرین است/ همان بایسته آزادگی این است (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

ج) آرش کمانگیر: اسطوره ای کهن در قالبی نو

در آرش کمانگیر، اسطوره ای کهن به شیوه ای نو بازسرای شده است. در ادامه، به برخی از ویژگی هایی که آرش را به قهرمانی نو تبدیل می کنند اشاره می شود: یکی از دگرگونی های رخ داده در ادبیات اروپا، که ادبیات معاصر فارسی نیز از آن بی تأثیر نماند، در قرن نوزدهم،

پس از پیدایش مکتب رمانتیسیسم در اروپا آغاز شد: آوردن مردم عادی به صحنه ادبیات. سیاوش کسرایی نیز زیر تأثیر همین دگرگونی‌ها، و نیز در جایگاه شاعری آگاه به زمانه خود، دریافته بود که ملاک‌های قهرمانی کهن مناسب زمانه او نیست:

ولیکن چاره را امروز زور و پهلوانی نیست / رهایی با تن پولاد و نیروی جوانی نیست (کسرایی، ۱۳۸۴: ۵-۱۷۴).

در نتیجه، کسرایی جهت جلب حس همدردی خواننده با قهرمان اصلی روایت، از آرش کمانگیر شخصیتی واقع‌نما^{۱۸} ساخته است که با پهلوانان اسطوره‌ای و حماسی کهن تفاوت دارد. این واقع‌نمایی همچنین آرش را برای خواننده امروزی باورپذیر کرده است. آرش نیز همانند مردم عادی نه تنها زور پهلوانی و تن پولادین ندارد، بلکه شجاعت خارق‌العاده‌ای هم ندارد. وی چهره ترسناک مرگ را اینگونه توصیف می‌کند:

به راهم می‌نشیند، راه می‌بندد؛ / به رویم سرد می‌خندد؛ / به کوه و دره می‌ریزد / طنین زهرخندش را، / و بازش باز می‌گیرد (کسرایی، ۱۳۹۱: ۱۱۱).

ویژگی دوم آرش، که نتیجه ویژگی اول است، این است که مردم آرش را -که به آنان شباهت دارد- از جنس خود احساس می‌کنند. در نتیجه، این قهرمان در دل آنها جای می‌گیرد و همه اقشار مردم نگران سرنوشت او هستند:

کودکان بر بام / دختران بنشسته بر روزن / مادران غمگین کنار در / مردها در راه (کسرایی، ۱۳۸۴: ۴-۲۴۱).
آرش نیز متکی به مردم است و از آنها روحیه می‌گیرد:

هزاران چشم گویا و لب خاموش / مرا پیک امید خویش می‌داند / هزاران دست لرزان و دل پر جوش / گهی می‌گیردم که پیش می‌راند (کسرایی، ۱۳۸۴: ۱۱-۲۰۸).

در منظومه آرش کمانگیر -برخلاف حماسه‌های کهن- که توده مردم از صحنه داستان غایب هستند، توده در صحنه حاضرند و احساس خود را به قهرمان بیان می‌کنند.

کودکان از بام‌ها او را صدا کردند / مادران او را دعا کردند / پیرمردان چشم گرداندند / دختران بفرسوده گردن‌بندها در مشت / همره او قدرت عشق و وفا کردند (کسرایی، ۱۳۸۴: ۷-۲۵۳).

۹. تحلیل آرش کمانگیر با استفاده از رویکرد کنشی و نشانه‌معناشناختی

با توجه به این سه لایه معنایی، می‌توان با کاربرد نظریه کنشی و نظریه نشانه‌معناشناسی، گفتمان منظومه آرش کمانگیر را به شکل زیر تحلیل کرد:

۱.۹. آرش کنشگری اخلاقی یا سلوکی -مرامی است.

از میان سه نوع تعامل میان کنش‌گزار و کنش‌پذیر که شعیری برشمرده است، می‌توان آرش را کنشگری اخلاقی یا سلوکی -مرامی به‌شمار آورد. در گفت‌وگو کنشی، ارزش‌ها «یا ارزش‌های بیرونی‌اند که از بیرون به کنشگر القا می‌شوند و نقصان مادی را رفع می‌کنند یا با حضور هستی‌شناختی او پیوند می‌خورند و نقصان هستی‌شناختی را برطرف می‌کنند» (علوی‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۷۸). از همین‌روی، آرش که بدون فرمان‌بردن از کنش‌گزاری قدرتمند، و بدون چشم‌داشت مادی، برای نجات جامعه دست به کنشی می‌زند که مرگ او را در پی دارد، کنشگری اخلاقی یا سلوکی -مرامی است که: «براساس اخلاق اجتماعی-فرهنگی یا وظیفه اخلاقی مرامی به کنش روی می‌آورد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۶). شعیری در توصیف شخصیت اخلاقی می‌نویسد: اخلاق که «همان از خودگذشتن و دیگری را در مرکز حضور و معنا قرار دادن است، سبب می‌شود تا کنش معنا و باوری پیدا کند که دیگری همواره در چشم‌انداز آن قرار دارد» (شعیری، ۱۳۸۸: ۴۸). او در ادامه می‌افزاید: «کنشگری که برای دیگری از منافع خود می‌گذرد یا حتی جان خود را به خطر می‌اندازد دارای ویژگی سلوکی -مرامی است» (همان). این ویژگی‌ها، چنان‌که پیشتر اشاره شد، در منش و کنش آرش به‌خوبی نمایان‌اند. افزون‌براین، اخلاق‌مداری و ویژگی مرامی -سلوکی آرش، در آگاهی و خرد او و باوری که نتیجه این آگاهی و خرد است ریشه دارد؛ زیرا «باور می‌تواند مقدم بر شناخت واقع شود و به‌واسطه همین تقدم راه را بر کنش باز کند یا ببندد» (شعیری، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۶).

۲.۹. آرش کمانگیر؛ کنش موفق

گرمس، برخلاف پراپ، کنش را گرانیگاه روایت می‌داند. در واقع، «در نظام روایی، هسته مرکزی روایت را کنش تشکیل می‌دهد که خود در خدمت تغییر وضعیت کنشگران و همچنین معناست» (شعیری، ۱۳۹۵: ۱۹). در منظومه آرش کمانگیر، آرش نیز همانند دیگر اعضای جامعه در آغاز در حالت شوشی و انفعالی قرار دارد که در آن سوژه «با میزانی از انرژی و در موقعیتی مهیا برای واکنش است» (علوی‌پور و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۸۰). اما برخلاف دیگر اعضای جامعه، در ذهن آرش چالش و کشمکشی میان دو نیرو در جریان است: او از یک‌سو همانند دیگر اعضای جامعه از مرگ بیمناک است و از دیگر سو به‌واسطه خرد و آگاهی می‌داند که از خودگذشتگی در راه نجات جامعه و کشور بهتر از زندگی ذلت‌بار بنده‌وار است. این

کشمکش و چالش درونی سرانجام به یاری خرد به کنش ختم می‌شود و آرش از وضعیت انفعالی خارج می‌شود. نتیجه کنشگری او نیز موفق است؛ زیرا کنش او کشورش را از حالت نقصانی که دشمن به آن تحمیل کرده بود بیرون می‌آورد و سرافرازی را نصیب آن می‌کند. آرش، پس از کنش موفق، از آزمون ارزیابی کنش نیز سرافراز بیرون می‌آید. نخست اینکه، او با کنش خود امکان بازنگری حضور جمعی را فراهم می‌کند، ضمیر جمعی را روشن و بیدار می‌کند، با کنش خود جریان خرد را بنیان‌گذاری می‌کند. بازگوکردن داستان آرش توسط پیرمرد قصه‌گو به کودکان، که نماینده نسل بعدی هستند، در آغاز داستان، افکندن نمادین پاره‌ای هیزم در کوره آتش که نماد خرد و دانایی است از دست راوی در پایان داستان، همگی نشانه این هستند که آرش با کنش خود ضمیر جمعی را بیدار کرده است و جامعه پیام او را شنیده و تکثیر کرده است. درواقع، نقش راهبری و آگاهی‌بخشی آرش حتی پس از مرگ او نیز برجاست؛ زیرا حتی پس از مرگ او نیز رهروان گم‌کرده‌راه از او یاری می‌جویند. رهگذرهایی که شب درراه می‌مانند/ نام آرش را پیایی در دل کهسار می‌خوانند/ و نیاز خویش می‌خواهند (کسرائی، ۱۳۹۱: ۱۱۶).

۳.۹. سرایش اسطوره کهن در قالبی نو: سیالیت دلالت در اسطوره

رولان بارت درباره اسطوره می‌نویسد: «اسطوره‌شناسی، به‌عنوان بررسی یک گفتار، در حقیقت چیزی نیست جز بخشی از آن دانش گسترده نشانه‌ها که سوسور چهل سال پیش با نام نشانه‌شناسی مسلم انگاشته است» (بارت، ۱۳۸۶: ۳۳). او همچنین متذکر می‌شود که «طبیعت دلالت اسطوره‌ای درواقع به‌کمک شباهتش با چیزهای دیگر مشخص می‌شود: دلالت اسطوره‌ای درست به‌اندازه یک برجسب تجاری دلخواه است» (همان، ۴-۵۳). رویکرد نشانه‌معناشناسی نیز پیوند دال و مدلول را ثابت نمی‌داند و بر نقش عواملی چون گفتمان و جسمانه که پیشتر به آنها اشاره شد، در تأثیرگذاری بر امر دلالت تأکید می‌کند.

اگر طبق باور بارت، اسطوره را نیز بخشی از دانش نشانه‌شناسی بدانیم، می‌توان گفت که اسطوره آرش در آرش کمانگیر کسرای از جسمانه (شاعر) و گفتمان (شرایط زمانی-مکانی سرایش شعر) بی‌تأثیر نبوده است. اینکه سیاوش کسرای در سرودن آرش کمانگیر، اسطوره‌ای کهن را به‌شیوه‌ای واقع‌نما که برای خواننده زمانه‌اش جذابیت و موضوعیت داشته باشد روایت کرده، حاکی از تأثیر ذهن و احساس شاعر بر این اسطوره، و تعبیر و تفسیر خاص او از آن، و تأثیرگذاری بر دلالت آن است.

۱۰. نتیجه‌گیری

کاربرد نظریه کنشی و نیز رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمان در بررسی ویژگی‌های آرش و نیز بررسی بسامد واژه‌های نور و تاریکی از طریق مفهوم همگنه‌ها به ما کمک می‌کند به شناخت و نگرشی تازه از منظومه آرش کمانگیر دست یابیم. این نگرش تازه نتایج زیر را به دنبال دارد: الف) منظومه آرش کمانگیر داستان پیروزی خرد و آگاهی است. آنچه از آرش قهرمانی بی‌همتا ساخته، نه زور بازو و توان جنگاوری، بلکه خرد و دانایی و نیز آگاهی او از زمانه خود است. این خرد و دایی از آرش قهرمانی دوراندیش می‌سازد که می‌تواند تجسم کند که در صورت سازش با دشمن چه چیزی نصیب کشورش می‌شود.

ب) آرش قهرمانی ویژه است. بسیاری از عناصری را که براساس طرح‌واره کنشی گرمس در تمام روایت دیده می‌شوند در منظومه آرش کمانگیر نیز می‌توان دید، اما آرش قهرمانی یگانه است. آرش برخلاف دیگر قهرمانان، لاف پهلوانی و جنگاوری نمی‌زند. واهمه خود از مرگ را پنهان نمی‌کند و از دست یاوران او به‌غیر از همدلی و همدردی کاری بر نمی‌آید. ج) آرش قهرمانی نوین است. پیوند نزدیک آرش با مردم و همدلی دوسویه او و مردمش، از آرش قهرمانی نوین می‌سازد. در شمار زیادی از داستان‌های حماسی کهن، قهرمان داستان به دستور یا خواست پادشاه یا حکمران رهسپار نبرد می‌شد و در صورت پیروزی هم از او پاداش می‌گرفت. آرش از مردم سرزمین خود نیرو می‌گیرد، به امید خشنودی و نیک‌بختی آنان دست به کنش می‌زند و در انجام کار هم به‌پاس از خودگذشتگی، به‌عنوان یاری‌دهنده و قهرمان همیشگی در دل این مردم جای می‌گیرد.

با کنارهم گذاشتن این ویژگی‌ها، از دیدگاه نظریه کنشی و نشانه‌معناشناسی گفتمان، می‌توان آرش را کنشگری اخلاقی یا سلوکی-مرامی دانست که بدون دستورگرفتن از یک کنش‌گزار و بدون هیچ چشم‌داشت مادی، جان خود را فدای نجات جامعه و کشورش می‌کند. کنش آرش در این روایت موفق است؛ زیرا جامعه را از نقصانی که دشمنان بر کشور تحمیل کرده‌اند خارج می‌کند. رفتار دیگر شخصیت‌های داستان نشان می‌دهد که کنش آرش در بیدارسازی وجدان جمعی موفق بوده است؛ در نتیجه، از نگاه مردم از آزمون سرفرازی موفق بیرون آمده است؛ زیرا حتی بعد از مرگ او نیز یاد و پیام او در دل‌ها زنده است.

پی‌نوشت

1. The actantial model
2. Isotopy
3. Algirdas Julien Greimas)
4. Structuralist semantics
5. Semantic field
6. Substance
7. Le corpse proper
8. Syntagmatic chain
9. Homogeneity
10. Semes
11. Contradictory sems
12. Discourse
13. Le corps propre
14. Emile Benvniste
15. Beowulf
16. Grendel
17. Hortgar
18. Realistic

منابع

- احمدخانی، محمدرضا (۱۳۹۳). *نشانه‌شناسی زبان و هنر*. تهران: گمان.
- بارت، رولان (۱۳۸۶). *اسطوره امروز*. ترجمه شیرین دخت دقیقیان. تهران: مرکز.
- پورنامداریان، تقی و همکاران (۱۳۹۱). بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر. *ادبیات پارسی معاصر*. سال دوم. شماره ۱: ۲۵-۴۸.
- تولان، مایکل (۱۳۹۳). *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی/انتقادی*. ترجمه فاطمه علوی و فاطمه نعمتی. تهران: سمت.
- داد، سیما (۱۳۷۸). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- داودی‌مقدم، فریده (۱۴۰۰). تحلیل ویژگی‌های امیدبخشی اسطوره آرش کمانگیر با نگاهی به اصل امیدارنست بلوخ. *مطالعات زبان و ادبیات غنایی*. سال یازدهم. شماره ۳۹: ۲۲-۹.
- ذوالفقاری، محسن؛ قنبریان شیاده، سکینه (۱۳۹۷). خوانش نشانه‌شناسی لایه‌ای در فرآیند معنایی منظومه خسرو و شیرین نظامی. *متن‌شناسی ادب فارسی*. سال دهم. شماره ۱: ۴۹-۶۲.
- رویانی، وحید؛ حاتمی‌نژاد، منصور (۱۳۹۳). آرش سیاوش کسرایبی و میدان ادبی ایران. *نقد ادبی*. سال هفتم. شماره ۲۶: ۶۷-۹۰.

- رحمن مکوندی بررسی مفاهیم نور و تاریکی در منظومه آرش کمانگیر کسرایی بر پایه نظریه همگنها و طرح‌واره کنشی گرمس شاکری‌یکتا، محمدعلی (۱۳۸۶). مرگ قهرمان یا مخاطب؟ نگاهی به آرش کمانگیر سیاوش کسرایی. کتاب ماه ادبیات. شماره ۱۰: ۶۸-۷۵.
- شعیری، حمیدرضا؛ وفایی، ترانه (۱۳۸۸). راهی به نشانه‌معناشناسی سیال: با بررسی موردی ققنوس نیما. تهران: علمی و فرهنگی.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمان. نقد ادبی. سال دوم. شماره ۸: ۲۳-۵۱.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۵). تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان. تهران: سمت.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۹۸). نشانه‌معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). راهنمای ادبیات معاصر. تهران: البرز.
- صفوی، کوروش (۱۳۹۲). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: سوره مهر.
- عباسی، علی؛ یارمند، هانیه (۱۳۹۰). عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه‌معناشناسی ماهی سیاه کوچولو. پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. سال دوم. شماره ۳: ۱۴۸-۱۷۲.
- علوی‌پور، ملیحه و همکاران (۱۴۰۰). تخریب لنگرهای کشتی معنا: تحلیل تلاطم شوشی در گفتمان ادبی، مطالعه موردی: این سگ می‌خواهد رکسانا را بخورد. ادبیات پارسی معاصر. سال یازدهم. شماره ۱: ۱۷۴-۱۹۶.
- عمید، حسن (۱۳۸۹). فرهنگ فارسی عمید. ویراستار: عزیزاله علیزاده. تهران: راه رشد.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۴). منتخب شاهنامه فردوسی. با همکاری حبیب یغمایی. مشهد: نیکا.
- قوامی، بدریه؛ آذرنا، لیدا (۱۴۰۱). خوانش نشانه‌شناختی شعر «ارغوان» هوشنگ ابتهاج با استفاده از رویکرد ریفاتر. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی. سال بیست‌وهشتم. شماره ۹۳: ۲۰۱-۲۲۱.
- کاردگر، یحیی؛ شهریار، حسن (۱۳۹۹). بازنمایی اسطوره‌های ایرانی در کتاب‌های تاریخی فارسی. زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی. سال بیست‌وهشتم. شماره ۸۹: ۲۵۵-۲۷۷.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰). مازهای راز: جستارهایی در شاهنامه. تهران: مرکز کسرایی، سیاوش (۱۳۹۱). مجموعه اشعار. تهران: نگاه.
- کوپا، فاطمه و همکاران (۱۳۹۴). کهن‌الگوی قهرمان در منظومه آرش کمانگیر سیاوش کسرایی. ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال یازدهم. شماره ۳۸: ۱۶۵-۱۹۷.
- لنگرودی، شمس (۱۳۷۰). تاریخ تحلیلی شعر نو. جلد دوم. تهران: مرکز.
- معین، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین. تهران: سرایش.

نادری‌فر، عبدالرضا؛ رحمتیان، لیلا (۱۳۹۹). کاوش داستان بردار کردن حسنک وزیر برپایه گفتمان کنشی گرمس. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*. سال سیزدهم. شماره ۵۰: ۱۳۵-۱۵۱. نیک‌روز، یوسف؛ خلیلی جهرمی، جلیل (۱۳۹۶). تحلیل دگردیسی اسطوره مهر در شعر آرش کمانگیر. *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. سال پانزدهم. شماره ۴: ۱۰۳-۱۳۰.

هاوکس، ترنس (۱۳۹۴). *ساخت‌گرایی و نشانه‌شناسی*. ترجمه مصطفی پردل. تهران: ترانه.

Attardo, Salvatore (2017). *The Routledge Handbook of Language and Humor*. New York: Routledge.

Barthes, Roland (2006). *Mythologies*. Translated by Shirindokht Daghighian. Tehran: Markaz Publications.

Culler, Jonathan (2002). *Structuralist Poetics*. New York: Routledge & Kegan.

Felluga, Dino Franco (2015). *Critical Theory: The Key Concepts*. London: Routledge.

Ferber, Michael (2007). *A Dictionary of Literary Symbols*. Second edition. New York: Cambridge University Press.

Greenblatt, Stepeh (2006). *The Norton Anthology of English Literature*. 8th ed. Vol. 2. New York: Norton & Company.

Greimas, A. J. Courtés, J. (1982). *Semiotics and Language: An Analytical Dictionary*. Indiana: Indiana University Press

Martin, Bronwen; Ringham, Felezitas. (2006). *Key Terms in Semiotics*. London: Continuum.

References in Persian

Abbāsī, Ali; Hānyeh Yārmand (2010). A Semio-semantic Analysis of 'The Little Black Fish'. *Comparative Literature Research*. Year2. No.3. Pp: 148-172. [In Persian]

Amīd, Hassan (2009). *Amīd's Persian Dictionary*. Tehrān: Rāhe Roshd. [In Persian]

Amankhānī, Īsā; Alimadadī, Monā (2013). Ferdowsi and Iranian Modern Discourse. *Literary Studies*. Year 47. No.2. Pp: 66-86. [In Persian]

Dād, Sīmā (2007). *A Glossary of Literary Terms*. Tehrān: Morvārīd. [In Persian]

Dāvūdī Moghaddam, Farīdeh (2020). An Analysis of hopefulness in the Myth of Arash Based on the Ernest Blutch. *Journal of Studies in Lyrical Language and Literature*. Year. 11. No. 39. Pp. 9-22 [In Persian]

- Foroughi, Mohammad Ali (2005). *Selected Poems from the Shāhnāmeḥ*. Mashhad: Nīkā. [In Persian]
- Hawkes, Terence (2015). *Structuralism and Semiotics*. Translated by Mojtaba Pordel. Tehran: Tarāneh. [In Persian]
- Kārdgar, Yahyā; Shahriyāri, Hassan (2020). A Study of the Concept of Dād (justice) in Six Stories of Ferdowsi's Shāhnāmeḥ with a Cognitive Approach. *Persian Language and Literature of Khārazmi University*. Year 28. No. 89. Pp. 255-275. [In Persian]
- Kasrāyī, Sīyāvash (2004). *The Collection of Poems*. Tehran: Āgāh. [In Persian]
- Kazzāzī, Mīr Jalāl Al-dīn (1990). *The Mazes of Mystery: A Research on the Shahnameh*. Tehrasn: Mrarkaz [In Persian]
- Koupā, Fātemeh; et al. (2015). The Archetype of Hero in the Epic Poem of Ārash-e Kamāngīr. *Mytho-Mystic Literature Quarterly Journal of Islamic Azad University*. Year 11. No. 38. Pp.165-198. [In Persian]
- Langrūdī, Shams (1990). *An Analytical History of Persian Modern Poetry*. 2nd vol. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Mo'īn, Mohamad (2001). *Mo'īn's Persian Dictionary*. Tehran: Sarāyesh. [In Persian]
- Nāderīfar, Abd Al-Reza & Leilā Rahmatīyan (2019). A research on Hanging 'Hasanak the Minister, According to Greimas Actantial Theory. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*. Year 13. No. 50. Pp: 135-151. [In Persian]
- Nīkrūz, yoūsof & Jalīl khalīlī Jahromī (2016). An Analysis of the Metamorphosis of the myth of Mehr in Arash Kamangier. *Research in Persian Language and Literature*. Year 15. No. 44. Pp. 103-130. [In Persian]
- Pūrnamdāryān, Taghī et. Al (2011). An Analysis of Some Symbols in Persian Modern Poetry. *Contemporary Persian Literature*. Year. 2. No. 2. Pp. 25-48. [In Persian]
- Qavāmī, Badriyeh; Āzarnavā, Līdā. (2022). A Semiotic Reading of Houshang Ebtehaj's Poem "Arghavan" Based on Riffaterre's Approach. *Persian Language and Literature of Khārazmi Univerity*. Year.28. No. 93. Pp. 201-221. [In Persian]
- Royanī, Wahīd & Hataminežād, Mansūr (2013). The Siavash Kasraei's Arash and Iran literary field. *Literary Criticism*. Year 7. No. 26. Pp. 67-90. [In Persian]

- Safavi, Kūrosh (2012). *An introduction to Semantics*. Tehran: Sūreh-ye Mehr. [In Persian]
- Sha'irī, Hamid Rezā (2016). *The Semio-semantic Analysis of Discourse*. Tehran: Samt [In Persian]
- Sha'irī, Hamid Rezā (2019). *Semiotics of Literature: Theories and Practices of Literary Discourse Regimes*. Tehran: Tarbiat Modarres University Press. [In Persian]
- Sha'irī, Mohamad Rezā (2008). Passing from a predetermined relationship of signifier and signified to a processional discursive meaning. *Literary Criticism*. Year 2. No. 8. Pp. 23-51. [In Persian]
- Sha'irī, Mohamad Rezā & Tarāneh Vafāyī (2008). Towards fluid Semio-Semantics: An analysis of Nima's the Phonix. Tehran: Elmī-Farhangī. [In Persian]
- Shafī'ī Kadkanī, Mohamad Rezā (2001). *Persian Poetry Periods*. Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Shākeri Yektā, Abd-ALHossein (2005). The Death of Hero or the Audience? A look at Siyavash Kasraye's Arash Kamangir. *Monthly book of Literature and Philosophy*. No. 10. Pp. 68-75. [In Persian]
- Shamisā, Syrūs (2003). *A Guide to Contemporary Persian Literature*. Tehran: Alborz [In Persian]
- Toulān, Michael (2013). *Narratology*. Translated by Fātemeh Alavi & Fātemeh Ne'matī, Tehran: Samt [In Persian]
- Zarrīnkūb, Abd ALHossein (2001). *The Book of the Famous: about Ferdowsi and the Shahnameh (Nāmvarnāmeḥ)* . Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Zolfaghārī, Mohsen & Ghanbarīyān Sheyādeh, Sakīneh (2017). Layer Semiotics Reading in the Semantic Process of Nezami's Khosrow and Shirin. *Textual Criticism of Persian Literature*. Year 10. No.1. Pp. 49-62. [In Persian]